

جشنواره و مکافات

داشتم قصه تلخ «جشنواره یکی بود یکی نبود» را می‌خواندم که یاد داستان «جنایت و مکافات» افتادم. موضوع مربوط است به جشنواره‌ای در کانادا، با برنامه‌ای مبنی بر ارائه آثار فرهنگی و هنری جاری در جامعه ایران که، تنها به بخشی از این موضوع پرداخته و در آن از سلطه‌گری و فرهنگ‌ستیزی جمهوری اسلامی هیچ خبری نیست و افرادی در آن شرکت کرده‌اند که بعضاً خوشنام نیستند و با رژیم تبه‌کار جمهوری اسلامی سازش می‌کنند و طبعاً این مسئله نه تنها بیان فرهنگ و هنر جاری در جامعه ما به شمار نمی‌آید؛ بلکه نسبت به شرایط واقعی خفقان فرهنگی در ایران، نوعی لاپوشانی و ایجاد توهم نیز هست و در این رابطه هم، بصیر نصیبی، بر اساس شیوه مبارزاتی همیشه-گی و جانانه‌اش دست به افشاگری و روشن کردن مطلب زده و کسی مثل نیلوفر بیضائی که تا همین دیروز، خودش، کنار ما در همین گونه افشاگری‌ها و مبارزات شرکت داشت، به بصیر اعتراض کرده است، که می‌توان شرح آن را در سایت‌های اینترنتی خواند.

در این میان، انگیزه من در نوشتن این چند خط، نفس موضوع این گونه جشنواره‌ها که طبل رسوائی‌اشان به اندازه کافی به صدا درآمده نیست؛ بلکه، بر سر واکنشی ست که از نیلوفر دیده‌ام و حیرتی ست که از این مطلب کرده‌ام. خود نیلوفر هم می‌داند که نه من و نه بصیر و نه دیگر دوستان فعال در این زمینه، هرگز نمی‌خواهیم آدمی مثل او را زیر سؤال ببریم و یا ارزش‌هایش را ندیده بگیریم، و یا (به قول نیلوفر) مثلاً بصیر بخواهد برای دیگران دستورالعمل مبارزاتی صادر کند و یکجانبه‌نگری و خشک‌اندیشی راه بیان‌دازد؛ چون همین کارها و همین نوع مبارزات را قبلاً هم کرده‌ایم و

همانطور که گفتم؛ خود نیلوفر هم در این مبارزات کنار ما بوده است؛ ولی واکنش کنونی او، شخص من را به بهت واداشته و به فکر انداخته است. یعنی به این فکر افتاده‌ام که موضع چه جوری است که یک هو می‌بینی کسی که تا دیروز درست عین همین حالای تو حرکت می‌کرد در برابرت قرار می‌گیرد؟ مسلماً جواب آن ساده نیست و مثلاً نمی‌شود قالبی گفت؛ آدم‌ها منافع و وضعیت‌هایی دارند که در یک چشم به هم زدن تغییر جهت می‌یابد و ناگهان به یک موجود عجیب و غریب تبدیل می‌شوند. یعنی، حیرت کردن در این زمینه به‌جاست و من حق دارم از خودم بپرسم راستی ما چه کرده‌ایم که باید مرتب تلفات بدهیم؟ یاد می‌آید؛ هنوز مرکب اطلاعیه «کانون نویسندگان در تبعید» در رابطه با «جشنواره نزدیک دوردست» خشک نشده بود که نیلوفر بیضائی زنگ زد و با بی‌صبری از من خواست تا پاسخ عباس معروفی را که در مقابله با اطلاعیه کانون، به دفاع از این جشنواره پرداخته بود هرچه زودتر بدهم. البته حق هم داشت؛ چون تاخیر در این پاسخ سبب شده بود که بی‌درنگ تنی چند از دیگر قلم به‌دست‌ها، به هوای اینکه ما دیگر حرفی برای گفتن و دفاع از اطلاعیه کانون نداریم، شروع کرده بودند به هياهو و غوغا که؛ «وای و داد و بیداد که، کانون نویسندگان به جای دفاع از آزادی بیان، کمر به قتل قلم و آزادی هنر بسته و گنجه و موزه وسائل شخصی خمینی در جشنواره نزدیک دوردست را که یک اثر هنری ناب است به مسخره گرفته و به تخطئه هنرمندان و نویسندگان ریز و درشتی پرداخته است که از داخل کشور عزیز و همچنین از همین سرزمین کوچک و بلاخیز تبعید، در این جشنواره مبارکه شرکت کرده‌اند!» فکر می‌کنم نیلوفر نازنین به خوبی آن تماس تلفنی و آن گفتگو و قول من که؛ حتما در این مورد واکنش نشان خواهم داد و خوشحالی بعدی‌اش از پاسخ من به آن قلم‌به‌دستان را یادش باشد. و یادش هم باشد که باز در یک گفتگوی تلفنی دیگر؛ از من خواست که «حتی» به خاطر سوءاستفاده جمهوری اسلامی از محل سخنرانی‌های دانشگاه سواز لندن و بدنام شدن این محل، از شرکت در سخنرانی و

مراسمی که توسط یکی از دوستان خوب خود ما برگزار می‌شد نیز خودداری کنم که من هم چنین کردم. ولی حالا نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده است که نیلوفرِ ما، یک‌باره تغییر جهت داده و شمشیرش را در مقابل بصیر نصیبی که مثل همیشه در دفاع از حیثیت تبعیدی و هویت پیکارگرانه ما و در مقابله با سیاست‌های تجاوزکارانه جمهوری اسلامی و همه آن کسان و جریاناتی که خواسته و ناخواسته، آگاه و ناآگاه، با مزد و بی‌مزد در خدمت این سیاست‌ها قرار می‌گیرند از رو بسته است. نیلوفر حتماً تصدیق خواهد کرد که مبارزات بصیر نصیبی با سیاست‌های مافیای سینمایی جمهوری اسلامی در این مدت، که واقعا اغلب بار آن بر دوش خودش و گاه بر شانه برخی از ماها پیش رفته است، به راستی راه را بر این هجوم و تجاوز سخت کرده و بدون این دفاعیات مستند و سخت‌کوشانه چه بسا سیاست سینمایی جمهوری اسلامی امروزه در سطح زندگی تبعیدی ما شلتاق می‌کرد. من باز به یاد می‌آورم (و امیدوارم نیلوفر نیز به یاد بیاورد) که حدود ده سال پیش به‌هنگام بازگشت از جشنواره تئاتر هامبورگ (که آن زمان هنوز از در مماشات با جمهوری اسلامی برنیامده بود) در گفتگویی که در ماشین داشتیم، نیلوفر در مخالفت با سیاست‌های توطئه‌گرانه جمهوری اسلامی، حتی حضور فرضی پدرش بهرام بیضائی و آمدن او از ایران به این گونه مراسم را توهم‌آمیز و ناپذیرفتنی ارزیابی می‌کرد؛ بنابراین باید به من حق بدهد که پرسم؛ چرا اکنون معتقد شده است که این گونه مسائل دیگر اشکالی ندارد و فرضاً، می‌شود در مراسمی که هم‌راستائی آن با منافع و سیاست‌های جمهوری اسلامی حداقل بیش از بدنامی آن محل سخنرانی دانشگاه سواز آشکار است، و عناصر شیفته امام‌ها و جمهوری اسلامی، حتی اگر همان پنج نفری هم باشند که نیلوفر نیز در خوشنام نبودنشان با ما هم‌داستان است شرکت کرد؟ اگر نیلوفر بیضائی به این نتیجه رسیده است که بر خلاف گذشته، می‌شود در کنار این افراد قرار گرفت و از این تریبون‌ها به خاطر اشاعه آثار ادبیات و هنر تبعید سود جست؛ پس باید بگوید که پیش از این در این مورد اشتباه می‌کرده است. در

این صورت، این دیگر گناه کبیره بصیر و امثال او نیست که همچنان بر سر پایه‌های و پیمان‌های خود در پیکار با یکی از پلیدترین حکومت‌های دنیای امروز ایستاده است. و این شوخی هم که بصیر انگلیسی بلد نیست و یا نیلوفر و دیگران در مورد کلمه «تبعید» کتاب و مقاله نوشته‌اند و از این جور ویراژ دادن‌ها، واقعا از آن حرف‌های لوس است و کمکی به روشن شدن مطلب و مواضع ما نمی‌کند. من برای نیلوفر احترام و ارزش بسیار قائلم و او را یکی از هنرمندان خوب تبعیدی می‌شناسم. اما موضوع به همین جا ختم نمی‌شود و ارزش‌های ما به همین‌ها بسنده نیست. حتی اگر بصیر به قول نیلوفر، هنرمند هم نبود، برای من پیکار جانانه او در این سال‌های جا زدن و نان به نرخ روز خوردن کسان بسیار که خود نیلوفر بیضائی نیز با آن‌ها جنگیده، ارزش بالائی داشت که از صد اثر هنری ارزشمندتر است، چه برسد به این که بصیر هنرمند خلاق است که من نیاز به برشمردن توان او در این زمینه ندارم. یعنی، هنرمند فقط یک بعد ندارد. خلق اثر هنری، یک بخش از وجودش، و پیکار سیاسی‌اش با بیداد اجتماعی بخش دیگر از هستی او است. از این رو، من برخلاف نیلوفر بیضائی، هنرمند را فقط در اثر هنری‌اش خلاصه نمی‌کنم. از نظر من هنرمندی که بخواهد بر خلاف علت وجودی‌اش، ستم و بیداد را توجیه کند و یا حتی به آن بی‌اعتنا باقی بماند ارزشمند نیست و فکر می‌کنم گذشته نیلوفر، خود شاهد همین مدعا است.

بنابراین شایسته‌تر آن بود که اگر فرضاً نیلوفر بیضائی ایرادی به انشاء و یا شیوه نگارش بصیر داشت روی همان باقی می‌ماند و مطلب را به ناحق وارونه نمی‌ساخت. این، به سود ما، به سود پیکار در راه حقانیت مردم در برابر بیداد جمهوری اسلامی و به سود خود نیلوفر که دوستش دارم است.